

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و منها قوله عليه السلام الناس في سعة ما لا يعلمون و هم في سعة ما لم يعلم او مادام لم يعلم وجوبه او حرمة».

استدلال به حدیث سعه

از جمله احادیثی که دال بر اصل برائت می تواند باشد حدیث معروف به سعه است که فرمودند: «الناس في سعة ما لا يعلمون»، در این حدیث احتمالاتی داده شده است:

1. ماى در مالايعلمون موصوله باشد که در قرائت سعه به ما اضافه شده است.

2. ما ظرفیه و زمانیه باشد که در قرائت سعه با تنوین خوانده شود.

مرحوم آخوند می فرمایند: هر دو احتمال دلالت بر ادعای ما دارد. حدیث شریف می گوید: آنچه را که انسان نمی داند یا تا مادامی که انسان علم به یک حکمی پیدا نکرده است، الناس في سعه، مردم در سعه هستند. در نتیجه، احتیاط واجب نیست، چون وجوب احتیاط انسان و ناس را در زیر قرار می دهد. اگر شارع احتیاط را واجب می کرد، باید می فرمود آنجایی که نمی دانید احتیاط کنید، وجوب احتیاط انسان را ضیق قرار می دهد، ولی این حدیث می گوید انسان در سعه است و حدیث دلالت بر عدم وجوب احتیاط دارد.

کلام مرحوم شیخ

مرحوم آخوند معتقد است بین اخبار دال بر برائت و روایاتی که دال بر احتیاط است اگر تمام باشد، تعارض خواهد بود. اما مرحوم شیخ روایات دال بر احتیاط را بیان می داند و وارد بر ادله سعه است، چون سعه در جایی است که انسان حکم را نداند، ولی با وجود اخبار احتیاط انسان حکم را می داند که احتیاط است. پس با وجود اخبار احتیاط انسان عالم خواهد بود و وارد بر اخبار احتیاط است.

مرحوم آخوند می فرمایند: این فرمایش شیخ فرمایش درستی نیست. ما اگر وجوب احتیاط را واجب نفسی بدانیم این فرمایش درست است و اگر بگوییم شارع آمده است احتیاط را به عنوان یک واجب نفسی قرار داده است که واجب نفسی یعنی وجوبی که در متعلق خودش مصحلت وجود دارد؛ اگر واجب نفسی باشد، این فرمایش درست است در حالی که وجوب احتیاط را واجب طریقی است که معنای آن این است که طریق برای حفظ مسلک واقفیه و طریق برای حفظ حکم واقعی است.

حال مرحوم آخوند می فرمایند: ما با ادله داله بر وجوب احتیاط بر مقام عمل، می گوئیم اگر شک کردید که نماز جمعه واجب است یا ظهر؟ هر دو را اقامه کن با احتیاط انسان عالم به حکم واقعی نمی شود؛ اگر احتیاط واجب نفسی بود، انسان عالم به حکم واقعی می شد، می گفتیم وجوب احتیاط، واجب حکم واقعی نفسی است؛ اما حال که می گوئیم وجوب احتیاط یک وجوب طریقی دارد، معلوم است که ذهن خود را بعد احتیاط عالم به واقع نمی داند.

بنابراین ادله وجوب احتیاط بر حدیث سعه ورود ندارد؛ بلکه بین این دو تعارض است. ادله سعه می گوید مردم در سعه هستند و احتیاط واجب نیست؛ ادله احتیاط می گوید مردم در سعه نیستند و احتیاط واجب است. در نتیجه بین این دو تعارض خواهد بود.

توضیح عبارت

«و منها قوله عليه السلام الناس في سعه ما لا يعلمون فهم في سعة» مردم در سعه هستند، فی سعه ما لم يعلم یا لم يعلم آنچه معلوم نشده است. عرض کردیم دو احتمال در کلمه ماء وجود دارد: یکی اینکه موصوله باشد و سعه را به نحو اضافه قرائت کنیم «الناس في سعة ما لا يعلمون» اگر ما مصدریه ظرفیه گرفتیم، باید سعه بخوانیم مادامی که دانسته نشده باشد.

مرحوم آخوند می خواهند بفرمایند: حدیث روی هر دو احتمال قابلیت استدلال دارد. می فرماید «و من الواضح انه لو كان الاحتیاط واجبا» اگر شارع احتیاط را واجب کرده باشد، «لما كانوا في سعة» اصلاً مردم در سعه نیستند؛ اینکه می گویند فی سعه یعنی دلیل بر این است که احتیاط واجب نیست، اینکه می گویند احتیاط واجب نیست، «فیعارض به ما دل علی وجوبه» معارضه می شود به سبب این حدیث معارضه می کند آنچه دلالت بر وجوب احتیاط دارد. ما دل فاعل یعارض است، یعنی ما دل علی وجوب احتیاط معارضه می کند، «به» یعنی با این حدیث چون دلالت بر عدم وجوب احتیاط دارد.

«ما لا يحفي» این یقال اشاره دارد به همان فرمایش شیخ که فرموده است: ادله داله بر وجوب احتیاط بر حدیث سعه ورود دارد. یعنی دلیلی موضوع دلیل دیگر را حقیقتاً از بین ببرد. مثل اینکه شما خواندید در رسائل قاعده برائت عقلیه قبح عقاب بلا بیان است و موضوع آن بلا بیان است و خبر واحد بیان می شود و این می آید موضوع برائت عقلیه را از بین می رود و عنوان ورود را دارد. اینجا هم همینطور است، مرحوم شیخ می فرماید: دلیل دال بر وجوب احتیاط به شما می گوید، شما الان علم دارید که احتیاط واجب است و لا يعلمون نمی شود و شما علم دارید به وجوب احتیاط مورد از موارد لا يعلمون نیست.

«لا يقال قد علم به» دانسته شد «وجوب الاحتیاط» یعنی با آنچه دلالت دارد دانسته شد وجوب احتیاط ما علم پیدا به وجوب احتیاط کردیم و ورود دارد، چرا می گوئید تعارض دارد؟ «و انه يقال لم يعلم وجوب او الحرمة بعد» وجوب واقعی یا حرمت واقعی بعد از اینکه اختیار واجب شد وجوب یا حرمت واقعی دانسته نشده است «فكيف يقع في ضيق الاحتیاط من اجله» چگونه واقع شود من ضیق احتیاط من اجل آن وجوب واقعی یا حرمت واقعی. حالا توضیح می دهند «نعم لو كان الاحتیاط واجبا نفسياً» اگر احتیاط یک واجب نفسی باشد، «كان وقوعهم في ضيقه بعد العلم بوجوبه» وقوع مردم در ضیق احتیاط بعد از علم وجوب احتیاط است.

«لكنه عرفت انه وجوب كان طریقی» دانستیم که وجوب احتیاط طریقی است یعنی برای حفظ آن حکم واقعی است. «لاجل ان لا يقعوا في مخالفة الواجب او الاحرام» برای اینکه در مخالفت حرام قرار نگیرد. «احیاناً» یعنی تصادفاً احتیاط کنیم که واجبی ترک نشود یا حرامی نشود. نه موضوعش ما لا يعلمون نشان می دهد به متعلق دیگر است و نسبت به ما لا يعلمون در حدیث سعه می توانیم بگوئیم ما لم يعلم و وجوب احتیاط نفسی دانستیم یک، گفتیم ادله دال بر وجوب احتیاط دلالت بر وجوب احتیاط دارد، می توانیم بگوئیم هنوز وجوب احتیاط لم يعلم مثل اینکه خبر واحد بگوئیم که هنوز بیان نیامده است.

اگر وجوب احتیاط را وجوب نفسی دانستیم، نمی‌توانیم بگوییم لم یعلم و اگر وجوب طریقی دانستیم لم یعلم حکم واقعی درست است که احتیاط یک واجب طریقی است؛ اما آن حکم مجهول واقعی هنوز برای ما معلوم نیست و موضوع حدیث سعه به قوت خود باقی است، اگر واجب طریقی بدانیم.

در مواردی که نمی‌دانیم و شک داریم خود نسبت وجوب احتیاط که محل ابتلا ماست چیست، آنها که تمسک می‌کنند به حدیث سعه در مقابل اخباری‌ها تمسک می‌کنند که آنها می‌گویند احتیاط واجب است و ما می‌خواهیم با تمسک به حدیث سعه بگوییم احتیاط واجب نیست چون لم وجوب و اخباری‌ها می‌گویند ادله دال بر وجوب احتیاط بر شما علم می‌آورد و بر حدیث سعه ورود دارد. مرحوم آخوند می‌فرماید که در حالی است که وجوب احتیاط را نقصی بدانیم و مصلحت در خود احتیاط است.

پس علم وجوب احتیاط و باید احتیاط را انجام دهیم و اگر احتیاط را واجب طریقی دانستیم، هنوز با عمل احتیاطی حکم واقعی مجهول است و مرحوم آخوند می‌فرماید: الناس في سعة ما لا يعلمون، یعنی در سعه آن حکمی واقعی مجهول است، با وجوب واقعی حکم واقعی مجهول است و نظر آخوند بین حدیث سعه و بین ادله دال بر وجوب احتیاط تعارض است.

کلام عنایه الاصول

بعد مرحوم آخوند در اینجا یک «فافهم» دارد، این «فافهم» را مختلف معنا کرده‌اند، یک معنایی را در عنایت الاصول برای این فافهم کرده است و ایشان آنجا اینطور بیان کرده است که گرچه از نظر عنوان سعه و ضیق، بین این دو تعارض است. تعبیری که دارند این است که از ناحیه آن حکم واقعی مجهول، حدیث سعه اثبات سعه می‌کند، ادله دال بر وجوب احتیاط اثبات ضیق می‌کند، از ناحیه حکم واقعی مجهول و بعد گفته است که لکن حدیث سعه اخص از ادله احتیاط است.

حدیث سعه را تعریف کرده است به اخص و ادله احتیاط را اعم گرفته است و اگر حدیث سعه اخص باشد می‌شود حدیث سعه می‌شود مخصص ادله احتیاط وقتی مخصص شد تعارضی در کار نیست و حدیث سعه نسبت به حدیث داله بر وجوب احتیاط اخصیت دارد. یک تعبیری دارد از باب شبهات و تعبیر روشنی نیست و تعبیر کرده است که حدیث سعه اخص است، در خصوص شبهات تحریمه است و الان دلیل ایشان را عرض می‌کنیم و ادله دال بر وجوب احتیاط اعم است و هم شبهات وجودیه را می‌گیرد و هم تحلیله و حدیث سعه به لحاظ شأن نزولی که وارد شده است از حضرت علی (ع) که برخوردند کردند به سفره ای در آن سفره نان، نمک، پنیر و گوشت مفصل بود و غذاهای متنوع بود.

حضرت فرمودند: غذاها را بخورید و که اگر نخورید فاسد می‌شود و بعد غرامت آن را می‌دهیم شخصی گفت ما نمی‌دانیم این سفره، سفره مسلمان است یا سفره مجوسی است، در روایت تعبیر این است که سفره مسلم است یا سفره مجوسی، حضرت فرمود: مانعی ندارد «الناس في سعة ما لا يعلمون» در مورد شبهه تحریمیه وارد شده است و موضوعیه را متعرض شده‌اند و در توضیح کلام عرض می‌کنیم که در مورد شبهه تحریمیه است و در خصوص شبهات تحریمیه می‌گویند «الناس في سعة» و ادله داله بر وجوب احتیاط اعم از شبهه تحریمیه و شبهه وجوبیه را می‌گوید و حدیث مخصص ادله احتیاط می‌شود این فرمایش ایشان است.

حدیث اطلاق

آخرین حدیثی که به آن تمسک می‌کنند، حدیث اطلاق معروف است. «كل شي مطلق حتي يرد فيه نهی» هر شیء مطلق است و آزاد و رهاست و منعی از تصرف و ارتکاب ندارید، تا زمانی که نهی وارد شود. در این حدیث شریف کلمه «یرد» ورود دو احتمال در آن است:

یک احتمال این است که ورود به معنای وصل الی المکلف باشد، کل شی مطلق هر چیزی مباح و مطلق است تا زمانی که واصل به شما نهی بشود که ورود به معنای وصول است. استدلال به حدیث مبتنی بر این معناست که بگوئیم ورود به معنای وصول است، پس اگر یک شی نهی آن به مکلف واصل نشده باشد، مکلف علم به نهی او پیدا نکند، آن شی مطلق است؛ چون خداوند فرموده است هر شی مطلق است تا زمانی که نهی به شما واصل نشده است و آن زمان که نهی شد و رسید حرام خواهد بود.

معنای دوم

مرحوم آخوند می فرمایند: این ورود احتمال دیگری هم دارد و کل شی مطلق حتی یرد یعنی یصدر فیه نهی، ورود به معنای صدور است. آنوقت می فرمایند: اگر احتمال دادیم که ورود به معنای صدور باشد و هر شی مطلق است، تا مادامی که از ناحیه خداوند نهی صادر نشده باشد و آن وقت به درد استدلال نمی خورد؛ چون در مورد اصالة البراءة می خواهیم بگوئیم نهی به ما نرسیده است. چه بسا مثلاً در شرب توتون که محل بحث ماست و اصالة البراءة را می خواهیم جاری کنیم، شک داریم که نهی از طرف خداوند صادر شده باشد، ممکن است صادر کرده باشد؛ ولی به ما نرسیده باشد.

کل شی مطلق حتی یرد اگر ورود را به معنای صدور گرفتیم به درد ما نحن فیه نمی خورد. اگر ورود را به معنای وصول گرفتیم قابلیت استدلال برای ما نحن فیه دارد و هر چه نهی آن واصل نشده است.

اشکالات بر استدلال

اینجا چند اشکال و جواب را مطرح می کنند.

اشکال اول

اشکال اول این است که بعضی به مرحوم آخوند اشکال گرفته اند که ورود را به معنای صدور می گیریم و مع ذلک می گوئیم استدلال به حدیث برای ما نحن فیه تمام است. گفته اند که ما شک می کنیم که آیا در مورد شرب توتون آیا نهی صادر شده است یا عدم صدور را استصحاب می کنیم، در نتیجه با استصحاب عدم صدور این نهی از طرف خداوند صادر نشده است و کل شی مطلق پیاده می شود و مرحوم آخوند پاسخ می دهد که بر خلاف هدف ماست و هدف ما از اصالة البراءة این است که حکم به اباحه برای فعلی به عنوان اینکه حکم آن مجهول است ثابت می کنید. شما وقتی می گوئید اصالة البراءة را آورید می گوئید یک حکم ظاهری برای فعلی است که حکم واقعی آن برای ما مجهول است.

اگر استصحاب را به آن تمسک کردید و گفتید ما نمی دانیم در مورد شرب توتون نهی از طرف خداوند صادر شده است، عدم صدور نهی را استصحاب می کنیم، این استصحاب از اصول محرز است. یعنی شما احراز می کنید که واقعاً خداوند نهی صادر نکرده است. پس نمی توانید حکم به اباحه را بیاورید برای فعلی که حکم واقعی آن مجهول است؛ بلکه حکم به اباحه را آورده اید برای فعلی که نهی نسبت به او واقعاً صادر نشده است و بین این دو تعبیر فرق است، بگوئیم حکم به برائت و اباحه برای فعلی است که عنوان حکم واقعی آن مجهول است و تعبیر دوم حکم به برائت برای فعلی که عنوانش این است که نسبت به آن فعل نهی صادر نشده است.

ما دنبال عنوان اولي هستيم مي خواهيم برائت را با چنين فعل و عنواني اثبات كنيم. نه استصحاب عرض مي شود كه احراز مي كند براي ما از اصول محرز است و استصحاب را اختلاف دارند كه بالاتر از اصل است و از اصول محرز مي دانند.

مستشكل مي گويد: چه فرقي مي كند كه شما دنبال اين هستيد كه حكم به اباحه كنيد و دنبال اين هستيد كه اصالة البراءة را به كرسى بنشانيد يا به تعبير اولي يا دومي باشد. شما چه فرقي براي تان مي كند زماني كه با استصحاب احراز كنيم كه خداوند نسبت به شرب توتون نهي صادر نكرده است و به اصالة البراءة مي رسيم.

مرحوم آخوند مي فرمايند: فرق آن در ايجا ظاهر مي شود كه اصالة البراءة موارد و مصاديقي را در اختيار بگيريم با اصالة البراءة كه به پشتوانه استصحاب جاري شد و مثل شرب توتون مي توانيم در اصالة البراءة جاري كنيم و مورد دوم جايي كه اصالة البراءة به اين عنوان دومي نمي تواند جاري شود، ولي به اصالة البراءة به عنوان تعبير اولي جاري مي شود.

ما مي دانيم در موردی شارع حكم به اباحه کرده است. نسبت به فعلي و حكم به منع هم کرده است، اذا ورد نهي في زمان و اراده در زمان ديگر و ما علم اجمالي داريم كه شرب توتون يا فعل ديگري يك زماني نهي داشته است و زماني مباح بوده است؛ اما تقدم و تأخر آن براي ما معلوم نيست. وقتي كه تقدم و تأخر آن معلوم نباشد اصالة البراءة به تعبير اول جاري است. چون اين فعل هنوز حكم واقعي آن مجهول است اما اصالة البراءة به تعبير دوم جاري نيست و اصالة البراءة براي فعلي كه نهي نسبت به آن فعل صادر نشده باشد و فرض اين است كه اين نهي صادر شده است. اين جواب از اشكال است و مرتبه سوم مستشكل مي گويد ما با قول عدم فصل درست مي كنيم آخوند مي گويد به درد نمي خورد و چرايش را در تطبيق عرض مي كنيم.

توضيح عبارت

«و منها قول عليه السلام كل شي مطلق حتي يرد فيه نهي» و دلالت حديث توقف دارد بر اينكه «عدم صدق الورد الا بعد العلم او ما حكمه» ورود را به چه معنا كنيم به وصول علم و آنچه به حكم علم است، عبارت الاخري وصول است. در حديث اطلاق گفته اند كه حتي در شبهات حكميه هم فرض واجب نيست در خصوص اين حديث هم استفاده مي شود بعد العلم آنچه به حكم علم است ولو اينكه علم «صدر عن الشارع و وصل الى غير واحد» يعني به مسلمان هاي صدر اسلام رسیده باشد و به ما نرسیده باشد.

شارع مي گويد تا زماني كه به ما علم نرسیده است اباحه دارد و مطلق است و مرحوم آخوند مي فرمايند: احتمال دارد كه وصول به معنای صدور باشد «مع انه ممنوع» يعني ورود به معنای وصول باشد، ممنوع باشد «لوضوح صدقه» ورود بر صدور از شارع «سيما بعد بلوغه الي غير واحد» بعد از اينكه به غير واحد رسیده است. «و قد خفي على من لم يعلم بصدوره» مخفي مانده است براي كسي كه علم به صدور ندارد. ورود به معنای صدور باشد حديث به درد ما نمي خورد و حديث زماني به درد ما مي خورد كه ورود به معنای وصول باشد و تا مادامي كه حكمي به شما نرسیده است مطلقاً مباح و تا مادامي كه صادر نشده است.

مرحوم آخوند مي فرمايد كه شرب توتون و حكم آن صادر شده باشد و به ما نرسیده باشد و ما نمي توانيم به حديث اطلاق با اصالت البرعه تمسك كنيم. لم يجعل فعلي انشائي نيست و اشكالي ندارد. معقول است ما داريم كه مواردی كه ورود دارد و به معنای صدور هم استعمال شده است و البته غالباً ورود به معنای وصول است. البته مرحوم محقق قمي در قوانين روايت را اينطور نقل نكرده است، اين روايت از سندهاي مختلف به طرق مختلف نقل شده است، ايشان نقل کرده است: «الاشياء مطلق حتي يرد عليك» كلمه عليك دارد كه اگر عليك داشته باشد ورود به معنای وصول است.

بعد مستشكل مي گويد: «لا يقال نعم» ما قبول داريم که ورود به معنای صدور باشد، بدون تمسک به استصحاب به معنای ما نمی خورد «و لكن بضميمة اصالة العدم» يعني اصالت العدم صدور يعني شک مي کنيم از طرف شارع از طرف او حرمتي براي شرب توتون صادر نشده است یا نشده اصل عدم الصدور است. به ضمیمه اصالت العدم، «صح الاستدلال به» این حدیث «و تم»

مرحوم آخوند مي فرمايد: «فانه يقال و ان تم الاستدلال به» به این حدیث «بضمیمتها» يعني به ضمیمه اصالت العدم «و يحكم باباحة مجهول الحرمة و اطلاقه» مجهول الحرمة و اباحه به چه عنواني است، «الا انه لا بعنوان انه مجهول الحرمة شرعاً» يعني این اباحه روي فعلي که به عنوان حکم واقعي مجهول است نمی آید؛ بلکه به عنواني مي آید که فعلي که «لم يرد عنه النهي واقعاً» چون استصحاب از اصول محرز است، ما احراز مي کنيم که توتون واقعي نهی براي آن صادر نشده است. «مما لم يرد» از آن فعل نهی واقعاً به درد ما نمی خورد. ما به دنبال اثبات اصالة البراءة هستيم که روي فعلي بياوريم به تعبیر اول يعني به تعبیر اینکه حکم واقعي آن براي ما مجهول است، نه به تعبيري که بگويم نهی ندارد.

مستشكل مي گويد: چه فرقي مي کند «لا يقال نعم» این دو با هم دو تعبیر است «و لكن لا يتفاوت فيما هو المهم» در آنچه غرض ماست و اصالة البراءة من الحكم بالاباحه في مجهول حرمة که حکم به اباحه در مجهول حرمة باشد در این غرض ما فرقي نمی کند حالا «كان بهذا العنوان» يعني به عنواني که حکم واقعي آن مجهول است «او بذاک العنوان» يعني عنوان يعني لم يرد فيه نهی واقعاً.

مرحوم آخوند مي فرمايند: فرق آن را مي گوييم. «فانه يقال حيث انه بذاک العنوان» يعني عنوان دوم اصالة البراءة روي عنوان دوم يعني روي فعلي که واقعاً نهی براي او صادر نشده باشد، «لاختص» حدیث «بما لم يعلم ورود» اصلاً به موردی که دانسته نشده باشد، ورود نهی از آن «اصلاً ولا يكاد» يعني روي این عنوان به درد این موردی که مي خواهيم بگويم «يعم ما اذا ورد النهي عنه في زمان» نهی است فعل در زماني وارد شود و اباحه فعل در زمان دیگر، «فاشتبها من حيث التقدم و التأخر» و از حيث تقدم و تأخر ندانيم شارع اول حکم را آورده است یا اول حکم اباحه کرده است.

اینجا که تقدم و تأخر براي ما معلوم نیست مي توانيم بگويم فعلاً که حکم واقعي آن براي مجهول است و اصالة البراءة را جاري کنيم، نمی توانيم بگويم فعل که لم يصدر فيه نهی، چون فرض کردیم که واقعاً در زماني نهی نسبت به او واقع شده است.

مستشكل باز اشكال مي کند: «لا يقال هذا لو لا عدم الفصل بين افراد ما اشتبه حرمة» مستشكل مي گويد ما قول به فصل نداريم در تمام موارد شبهات تحريميه اگر کسی اصالة البراءة را جاري کرد، در همه موارد جاري مي کند. چه شبهه تحريميه که مثل شرب توتون است، لم يصدر فيه نهی؛ چه آنجا که تقدم و تأخرش مشکوک باشد. کسی نيامده است در شبهات تحريميه بين فرض اول و دوم فرق بگذارد. بين لم يصدر فيه نهی اصالة البراءة و آنجا که تقدم و تأخرش مشکوک است بگويد اصالة البراءة جاري نشود و کسی فرق نگذاشته است.

مرحوم آخوند پاسخ مي دهد: «فانه يقال و ان لم يكن بينهما الفصل» و لو يعني بين این افراد مشتبه الحرمة گرچه بين این مصاديق فصلي نیست. «الا انه انما يجدي فيما كان المتيب للحكم بالاباحه في بعضها الدليل» این مجدي است در آنجايي که مثبت براي حکم در بعضي از افراد دليل باشد. مرحوم آخوند مي خواهد بفرمايد: اگر شما در موردی آمديد با دليل در مقابل اصل است نه دليل اصطلاحی دليل اعم نیست. اگر با اماره آمديد حکمي را اثبات کردید بر سائر موارد حکم سرايت مي کند، ولي با اصل علمي حکم را اثبات کردید، در ساير موارد سرايت نمی کند.

اگر در این مورد که شک داريد که نجس است یا خير و با اصل عملي مي گوييم این قبلاً پاک بوده است و طهارت آن را

استصحاب می‌کنم، با اصل عملی اگر آمدید اثبات کردید حکمی را قابل سرایت به مصادیق دیگر نیست و اگر با دلیل و طهاره آمدید اماره را اثبات کردید، اماره قابل سرایت به موارد دیگر است و اینجا آمدید آن موردی که لم یرد فيه نهی با استصحاب اثبات کردید. اصالة البراءة اگر در آن مورد استصحاب اصالة البراءة اثبات شود در مورد دیگر که تقدم و تأخر آن مشکوک است این اصل دیگر مثبت حکم و مثبت اصالة البراءة در مورد دیگر نیست.

بعد فافهم دارد مرحوم آخوند اشاره دارد که با اصل نیامدیم حکم را اجرا کنیم و با فافهم اشاره به این مطلب دارد که با اصل موضوع را اثبات کردیم، یعنی یک دلیلی داریم اماره داریم الناس في سعه ما لا يعلمون که موضوعش حدیث اطلاق است. کل شیء مطلق حتی یرد نهی موضوعش ورود نهی است و ورود را صدور معنا کردیم. برای منقح کردن موضوع به استصحاب تمسک می‌کنیم که شک می‌کنم در شرب توتون نهی آمده است یا عدم صدور نهی را استصحاب می‌کنیم؛ اما حکم به اباحه را استصحاب نمی‌گویند و مطلق می‌گویند. پس فافهم اشاره به این مطلب دارد الا انه یعنی این نبود «الفصل انما یجدي فیما کان المثبت للحکم بالاباحه» آنجا که مثبت حکم به اباحه در بعضی افراد دلیل و اماره باشد و قبل فافهم مرحوم آخوند می‌گویند: در ما نحن فيه مثبت حکم استصحاب است و فافهم در صورت اول استصحاب نبود و احراز موضوع کرده است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين